

نمایش کوتاه جنگی و جبهه ای

لب های خشکیده فکه

راوی: حاج همت پس اعزام گردان های رزمی برای نجات بچه های گردان کمیل که در محاصره عراقی ها هستند با یکی از فرماندهان گردان عمل کننده در این مرحله عملیات با بی سیم گفتگو می کند حاج همت در حال قدم زدن توی صحنه که بی سیم چی می گیه حاجی از گردان حنظله تماس گرفتند و حاجی باعجله گوشی بی سیم را بدست می گیرید.

حاج همت: قاسم جان پس چی شد شما هم که رفتید اونجا موندگار شدید

صدا: حاجی همین که کانال دوم را رد کردیم کمین عراقی ها از پشت ما رو زدند و نصف گردان همونجا شهید و مجروح شدند.

حاج همت: خوب الان کجایید

صدا: توی کانال دوم ...

حاج همت: از کانال سوم و بچه ها کمیل خبری نداری

صدا: حاجی دیشب یه عده رو فرستادم کانال سوم و خبر آوردن ...

حاج همت: وضع اونا چطوره

صدا: حاجی ۷۰ تا مجروح ۳۰ نفر سالم تعدادی هم شهید ... ۴ روزه که مقاومت می کنند.

حاج همت: چرا نمایان عقب

صدا: حاجی نمی شه مجروح زیاده روزا که اصلا نمیشه شب ها هم عراقی ها پشت سر بچه ها کمین می

دارن و آتیش می ریزن ... نمی شه بیان عقب

حاج همت: وضع گردان حنظله گردان خودت

صدا: حاجی اوضاع ما هم عین اوناست ما هم مجروح زیاد دادیم ، شب کمین نمی ذاره عقب بیایم روز تک

تیراندازشون ... تازه بچه ها هم قسم شدند تا همه مجروح ها رو عقب نیارن ... عقب نشینی نکنند

حاج همت : آب و غذا چی؟

صدا: جیره بندی کردیم ... اما عراقی ها دارن با تانک هاشون حلقه محاصره تنگ تر می کنند

حاج همت : خدا بزرگه تلاش کن یه راه کار مناسب پیدا کنی و همه رو بیاری عقب

صدا: حاجی شما چی نمی تونی کمک بفرستی

حاج همت: شرایط ماه هم عین شماسه ، کمین نمی ذاره بچه ها ردشن و به شما کمک کنند ... مثل شما که رفتید بچه ها بیارید... خوردین به کمین ... روز هم که خودت می دونی چنان آتیشی به پا می کنند که نپرس

صدا: حاجی شما هم تلاش خودتونو بکنید...

حاج همت : شده باشه خودم پیام میام ... هر کاری از دستم بیاد کوتاهی نمی کنم ... « باصدای بغض آلود» مراقب باشید و نگذارید حلقه محاصره تنگ تر بشه تا فکری بکنم

صدا: یا علی حاجی ناراحت نباش

حاج همت : شب شد همه برین تو کانال سوم یک جا باشید بهتره

صدا: آره حاجی کانال سوم تو دستای ابراهیم هادیه امشب می ریم پیش اونا

حاج همت : خوبه باز هم رو خط باش و تماس رو قطع نکن

صحنه تاریک و مجدد روشن می شود و حاج همت با خودش میگو :

روز پنجم شد خدایا از بچه ها خبری نشد؟؟ که صدای بی سیم چی شنیده می شود

صدا: جواد هستم همت همت جواد

حاج همت : سراسیمه گوشی را بدست گرفته و جواب می دهد همت هستم جواد جان بگو

صدا : حاجی همه الان تو کانال سوم هستیم ابراهیم هادی کمی آب تهیه کرده

حاج همت : چطوری؟

صدا: حاجی اومده بود عقب پیش شما و آب آورده اندازه یک گالن بیست لیتری ولی خیلی کمه ... چون مجروح ها همه تشنه اند... چند تا اسیر عراقی هم داریم

حاج همت: آفرین آفرین دیگه چی؟

صدا: حاج ابراهیم شهدا را انتهای کانال چیده و مجروح ها را هم توی یه سنگر کوچولو که خودش کنده توی کانال و داره شجاعانه تنهایی می جنگه... یه جا آر پی جی ... به جا دوشکا ... با کلاش ...

حاج همت : ماشاا... مگر مهمات دارید

صدا: یه کمی از عراقی ها غنیمت گرفتیم ... دیشب و امروز به ما حمله کردن از جلو و عقب ... تونستیم کمی سلاح و مهمات غنیمت بگیریم

حاج همت : خوب اوضاع بچه ها چطوره ؟

صدا : حاجی خیلی ها شهید شدن ... غذا نداریم حتی نان خشک آتیش عراقی ها درست روی کاناله ... اینجا کربلا شده...

حاج همت در حال گریه کردن میگه : بی سیم رو قطع نکن حرف بزن هر چی دلت می خواد بگو

صدا: حاجی لب های خشک بچه ها که خون زیادی از دست دادن و روزها که تشنگی کشیدن ... منوبه یاد شهدای کربلا می اندازه .. الان عراقی ها وارد کانال شدن...

حاج همت : چی شده؟

صدا: یکی یکی به بچه ها تیر خلاص می زنند... راستی یادداشت یکی از شهدا که کنار من خوابیده .. نوشته امروز روز پنجم است که در محاصره هستیم آب را جیره بندی کرده ایم نان را جیره بندی کرده ایم عطش همه را هلاک کرده ... همه را به جز شهدا که کنار هم در انتهای کانال خوابیده اند شهدا دیگر تشنه نیستند به فدای لب تشنه ات ای پسر فاطمه

حاج همت: بگو حرف بزن بگو بی سیم رو قطع نکن

صدا: حاجی اینجا روزا خیلی گرمه و شبا خیلی سرده ... زمین ها توی کانال کنسیم و زخمی ها رو تو گودال گذاشتیم تا کمتر سردشون بشه....

حاجی حاجی ... عراقی ها به من رسیدند ... الان به من تیر خلاص می زنند ... من خدا حافظی می کنم ... سلام ما را به امام برسون ... بگو سربازانت تا آخرین قطره خون مقاومت کردند و جنگیدند ... بگو با لب های خشکیده از عطش فدایی حسین زهرا شدن... خدا حافظ حاجی تک تک ما را ... تیر خلاص....

حاج همت : مات و مبهوت جواد جان جواد جان حرف بزن آرام میگه حاجی فلانی رفت فلانی هم رفت
باطری بی سیم داره تموم میشه ... من هم خداحافظی می کنم

صدای خنده مستانه عراقی ها و بعثی های صدام تکریتی از پشت بی سیم

و همه توی سنگر فرماندهی گریه می کنند و حاج همت به پهنای صورت اشک می ریزد....

راوی: در کربلای ۵ انتقام شهدای مظلوم فکه گرفته شد و درس خوبی به لشکریان صدام بعثی و تکریتی داده شد.

لب های خشکیده فکه - ۴